

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم شیخ توجیهی فرمودند. قبل از اینکه باز برگردیم به مکاسب، چون ایشان سه چهار تا از روایات را آوردند، کلیه روایات را نیاوردند، ما بقیه روایات را الان از کتاب وسائل، عرض کردم در کتاب جامع الاحادیث، جلد ۲۴ است یا چندش است، در کتاب جامع الاحادیث، باب اولش، این را آورده و من انصافاً هم حق با صاحب جواهر است. و این روشن تر است. ایشان علی ای حال اگر آقایان به باب اول جامع الاحادیث در ایمان، کتاب ایمان مراجعه کردند، این روایات را از شماره ۳۹ به بعد آورده. از یک تاسی و هشت روایاتی است که قسم دروغ نخورید. از ۳۹، شماره ۳۹ بگویم چون چند صفحه باید بخوانیم تا به این روایت برسیم. جایش و آدرسش راحت باشد.

چون خوبی کتاب جامع الاحادیث بیشتر آورده، حالا نکات فنی اش باشد. می تواند بعضی از ابهاماتی که در این روایت هست برداشته بشود.

و عرض کردیم مرحوم شیخ انصاری این روایت را آورده به عنوان اینکه انسان می تواند دروغ بگوید در موارد اضطرار. عرض کردم این روایات کلاً روی حلف کاذب است نه دروغ. قسم بخورد.

آن وقت مشکل این است که عده ای از این قسم ها راستش و دروغش باطل است. علی ای حال باطل است. مثلاً قسم بخورد به طلاق زنش مثلاً، یا به عتق عبیدش یا به صدقه اموالش، اصلاً کلاً این قسم باطل است. این قسم فی نفسه باطل است.

و لذا یک مشکلی دارد که تمسک به این روایت در ما نحن فیه کمی شاید مثلاً عجیب و غریب باشد. این یک مشکل.

و اما روایات. عرض کردیم برای اینکه نکات فنی که در روایت هست یک مقداری خواننده بشود، یکی اولش حدیث صحیحی است مال اسماعیل بن سعد اشعری است. عرض کردیم این حدیث فعلاً در مصداق رقم به ما رسیده، کتاب کافی، و تولید علمش هم در قم است. از بغداد نیامده، از کوفه یا بغداد عراق نیامده است. مرحوم احمد اشعری از احتمالاً ابناء عمش است، نسبتش را الان دقیقاً نمی دانیم. عن اسماعیل بن سعد اشعری، یا پسر عموی ایشان، از خود خاندان، عن ابی الحسن الرضا علیه السلام.

آنوقت دارد عن رجل احلفه السلطان بالطلاق او غير ذلك، فحلف قال لا جناح عليه؛ و عن رجل يخاف على ماله من السلطان فيحلفه لينجو به منه؛ يا فيحلف له، قال لا جناح عليه. قال وسألته هم يحلف الرجل على مال اخيه يا يُحلف الرجل على مال اخيه كما يحلف يا يُحلف على ماله؟ قال نعم.

در مورد این روایت مبارکه نکات فنی روایت این است که کلمه لا جناح که احتمالا، همین طور که کلمه لا جناح در قرآن هم به کار برده شده است. گفته شده اصلش فارسی است، معرب کلمه گناه است.

خود ما هم شواهدی الان در این کتبی که دیدیم خیلی روشن نیست، یا کتب تفسیر که مثلا جناح معرف گناه باشد. ممکن است گناه معرف جناح باشد. خیلی، چون تلفظ ظاهری شان مثل هم هست، اینها خیال می کنند. و الا یک شواهد قوی بر این ... این گرفتن لغت از یک لغت خیلی ظرافت های ادبی می خواهد که حالا فعلا جایش اینجا نیست و وارد آن بحث نمی خواهیم بشویم.

آنچه که الان

س: ثمره هم دارد این؟

ج: طبعا ثمره اش به درد فقه و اصول ما نمی خورد اما به درد قواعد بحث های تاریخی و نسبت به فقه و اصول ثمره اش کم است. مطلب فنی کجاست؟ مطلب فنی این است که این لا جناح به چه معناست؟ مرحوم شیخ الان بحثش در ناحیه این است که حرام نیست. این کذب در حال اضطرار حرام نیست. آیا لا جناح فقط می خواهد بگوید حرام نیست، گناهی نکرده؟ دقت می کنید؟ ناظر به حکم تکلیفی است به قول آقایان؟ یا لا جناح در اینجا ناظر به حکم وضعی هم هست. گناهی برایش نیست. این ظاهرش حالا اگر جناح هم معرب کلمه گناه باشد، ظاهرش نفی فقط عقوبت و نفی گناه است. یعنی گناهی انجام نداده است. اما این که آیا آن هم قسم درست است یا نه؟ آن را متعرض نشده است. این یک نکته.

چون ما در روایت شماره دوازده، شاید امروز برسیم، آن روز خیلی معطل کردیم. از همین باب، یک بحث حکم وضعی هم داریم. یعنی یک بحث حکم تکلیفی داریم، که آیا مثلا من اگر مجبور هستم که از سلطان قسم دروغ بخورم، بخورم، شرعا جایز است؟ این همین است که شیخ اینجا الان متعرض شده است. البته نه در باب قسم، در باب کذب. یک حکم وضعی هم داریم که اگر مثلا گفت که قسم خورد که اموال من فی سبیل الله باشد، مال و اموال من مثلا وقف بر حسینیة فلان باشد، اگر مطلب این طور باشد، آیا واجب است برایش این کار را انجام بدهد، یا صیغه نذر به کار ببرد، یا صیغه طلاق به کار ببرد، این حکم وضعی هم هست.

و آقایانی که تشریف داشتند در بحث اصول در بحث براءت، ما راجع به حدیث رفع خیلی مفصل صحبت کردیم. حالا چون در اینجا نیست، این به خاطر گفت که گاهی اوقات به خاطر نبودن، گفت یکی گفت که هدیه به من بده که یادم باشد که مثلا در وقت دعا یا، گفت نه من نمی دهم اما وقتی که هم یادت بیاوری کفایه ندارد، آن هم یک جوری است، چون به من چیزی نداد من یادم آمد.

علی ای حال در این روایت مبارکه آن جنبه نفی است. یعنی عجیب این است که در اینجا حضرت رضا (ع) اشاره به حدیث رفع ندارند. خوب دقت بکنید. پس نکات فنی که در این روایت هست، یک؛ آیا روایت ناظر به حکم تکلیفی صرف است یا حکم وضعی را هم می گیرد؟ انصافا ظاهرا حکم تکلیفی صرف است، ظاهرا. و آیا امام (ع) اشاره ای به حدیث رفع، چون من حالا بعد در ذیل حدیث دوازده اشاره می کنم، حدیث رفع یک مقداری در دنیای اهل سنت خیلی جا باز کرد، به خاطر همین جهت. خیلی از اقوال فقه را با آن درست می کردند. خیلی از مسائل، فروع را با حدیث رفع درست می کردند. الان هم علمای ما با حدیث رفع این که ما نقل می کنیم، بعد اشاره می کنم انشاء الله تعالی.

این راجع به نکات فنی این روایت.

س: این نحو قسم دروغ توش هست؟ مثلا می گوید اگر این طوری نباشد قسم می خورم که مال من...

ج: بله، احنافه، دروغ می گوید، قسم می خورد. می گوید قصد طلاق نمی کند. دروغ دارد می گوید. مرادش از دروغ این است. مراد از دروغ در اینجا این نیست. البته اینجا کلمه کذب ندارد. مرحوم شیخ همین روایت را آورده تصادفا.

س: این مثلا کذب توش نیست گناه نیست که حالا ما بخواهیم بحث تکلیفش را مطرح کنیم

ج: بله، این کذب هم باشد، مثلا می گوید زن من طلاق، نه دروغ دارد می گوید. این دروغش به این معنا که این لفظی را که می گوید درست به کار نمی برد. مثل همان در باب استفهام.

س: لا جناح هم ممکن است هم حکم تکلیفی را بردارد و هم حکم وضعی را

ج: خب ممکن است، همان طور که فرمودید. باید به ظهور برسد، ممکن است کافی نیست.

ظاهرش این است که حکم تکلیفی است. و عنه باز مرحوم کلینی عن احمد معذرت می خواهم، این ضمیر عنه بر می گردد به محمد بن یحیی نه به کلینی. و آن کلینی اش در تقدیر است به قول معروف. البته یکی از آقایان گفت که این ایشان مرحوم کلینی معلقا نقل کرده، ابتدا به اسم احمد کرده، بعید هم نیست.

و عنه محمد بن یحیی عن احمد عن علی بن حکم، علی بن حکم از بزرگان علمای عراق است که کرارا عرض کردیم مرحوم احمد اشعری، چون احمد اشعری سفری به عراق داشته به قول اهل سنت له رحلة فی طلب الحديث، برای طلب حدیث به عراق رفته و آثار خوبی را از عراق آورده، اضافه به اینکه شواهد ما حاکی است که ایشان تصحیح و تنقیح هم کرده است.

یکی از این بزرگانی که احمد بن محمد با او ملاقات کرده، علی بن حکم الانباری، که جزو اجلاء طایفه است.

عن سيف بن عميرة، ایشان هم مرد بزرگواری است فوق العاده، عن بی الصباح الكناني که فوق العاده جلیل القدر است.

قال والله لقد قالی جعفر بن محمد صلوات الله و سلامه علیهما ان الله علم نبيه التنزيل و التأویل، خدا به او یعنی تنزیل و تأویل قرآن تعلیم الهی است.

فعلمه رسول الله (ص) علیا سلام الله علیه. و قال و غلمنا، اینجا باید ظاهرا علمنا باشد، والله، ما هم که هستیم از همان تعلیم هستیم.

ثم قال ما صنعت من شيء او حلفت عليه من يميني في تقية فانتم منه في سعة، این فی سعة هر دو را احتمال دارد که هم تکلیفا جایز

باشد، و هم به اصطلاح آثار بر آن بار نشود. یعنی شما سعه دارید عمل بکنید یا نکنید. دقت کردید؟

البتة اینجا عنوان، عنوان تقيه است. چون مال ظالم و اینها نیست. لکن خب شامل می شود. فی تقيه او حلفت عليه من يمين في تقيه

فانتم منه في سعة؛ این حدیث را مرحوم شیخ هم آوردند. مرحوم کلینی هم آوردند. البتة من نشد آقایانی که این دستگاهها نزدشان است،

نشد مراجعه کنم نه در اینجا نه در جامع الاحادیث، بابی که کلینی برایش قرار داده چه بابی است؟

س: باب ما لا يلزمه الايمان و ۱۰:۳۱

ج: خوب است، بد نیست این عنوانش خوب است. اگر این بابش باشد...

حدیث شماره سه، و عن علی بن ابراهيم یعنی باز مرحوم کلینی، عن علی بن ابراهيم عن ابيه، از پدرش، از اسماعیل بن مرار، اسماعیل

بن مرار ظاهرا حالا در قم آمدند، از قمی هاست، کیست، ایشان به هر حال در نزد قمی ها نسخه ای از کتاب یونس را در قم مطرح کرده که

ابراهیم بن هاشم از آن نقل کرده است. یکی از نسخ کتاب یونس بن عبد الرحمن در قم نسخه اسماعیل بن مرار است. ابن الولید معتقد بوده که این نسخه صحیح است و قابل اعتماد است. ابن الولید عقیده اش این بوده است. کلینی زیاد از این نیاورده، از آن نسخه محمد بن عیسی بیشتر آورده است. چون ابن ولید می گوید نسخی که از کتاب یونس است، قابل اعتماد است الا آن که محمد بن عیسی است، آن اشکال دارد. کلینی به عکس ایشان. این دو تا معاصر هستند تقریباً. ابن الولید با مرحوم کلینی، لکن ابن ولید حدود پانزده سال بعد از کلینی حالا بنابر مشهور وفاتش است، و قم هم بوده، بغداد نیامده ابن ولید. صدوق کاملاً شاگرد ایشان بوده، چون تفاوت پانزده ساله منشأ بوده که کاملاً شاگرد ایشان باشد و تلقی از ایشان کرده است.

به هر حال ما توضیحات کافی را کرارا و مرارا عرض کردیم. که مرحوم یونس بن عبد الرحمن به هر حال یک شخصیت جنجالی بوده به اصطلاح امروزی. و مخصوصاً قمی ها روی ایشان نظر داشتند. و این که حالا نظر چه بوده، آن احتیاج به شرحی دارد. یک مقداری در نقل روایاتش را اشکال می کردند.

ما احتمال دادیم که مجموعه نکات این بوده؛ یک، شاید مثلاً خیلی دقیق نبوده که مثلاً بگوید عن فلان. و گاهی ممکن است نقل به مضمون می کرده، یعنی مثلاً می گفته عن جملة من اصحابنا عن ابی عبد الله و ابی جعفر، یعنی مرادش این است که من مجموعه دو تا، سه تا، چهار تا، پنج تا حدیث از ابی جعفر و ابی عبد الله را با هم جمع کردم، این نتیجه ای است که من می گیرم. خب طبیعتاً قمی ها اشکال می کردند می گفتند قابل قبول نیست.

س: قرینه برای این کارش وجود دارد؟

ج: بله دیگر خب قرائنش را سابقاً عرض کردیم. شما مثل اینکه، شما هم شنیده بودید قبلاً از من. این احتمال دارد این احتمالی که ایشان این کار را کرده. همان مثال زکات فطره را عرض کردیم، ما در هیچ روایت زکات فطره نداریم ما یقوت، قوت غالب. قوت غالب منحصر در روایت یونس است. دو تا روایت از یونس است فقط در اینها. در بقیه روایات آمده گندم و جو و کشمش و خرما. معینا آمده است. فقط دو تا روایت که به قول اصحاب صحیح هم هست از یونس، که قوت غالب. قوت غالب را احتمال می دهیم استظهار یونس باشد. احتمال قوی می دهیم اجتهاد یونس بوده است.

همین حدیث معروف بزرگی که ایشان دارد به قول آقایان معروف است به مرسله طویله یونس، در باب استحضاره. دو صفحه هست، شاید دو صفحه هم بیشتر. ایشان می گوید عن غیر واحد من اصحابنا عن ابی عبد الله. این غیر واحد من به نظرم ایشان روایت را جمع کرده،

.....
متن فقهی آورده. چون این متنی که ایشان آورده که رسول الله (ص) سن فی المصبح هذه ثلاثة سنن، این را الان که ما نداریم کلا. حالا مگر روایت را اصحاب حذفش کردند.

از عجایب کار است که این مطلبی که اینجا غیر واحد عن ابی عبدالله، ما حتی مثلا یک تکه های معینش را از ابی عبدالله نداریم. با اینکه ایشان می گوید عن غیر واحد، خب این خیلی عجیب است. غیر واحد ماها اگر بخوایم غیر واحد بگوییم یک متنی که واحد است، یعنی یک متنی است که لا اقل تشابه با هم دارند. و عرض کردیم در کتاب مغنی ابن قدامه که خودش حنبلی است، همین مطلب را از احمد بن حنبل یعنی حنابله دارد، عین همین مطلب یونس. اصلا می شود گفت دو سه صفحه اینها مثل همین دو سه صفحه یونس است. خیلی هم عجیب است واقعا برای ما هنوز تعجب آور است. یعنی درست همان استدلال های یونس و اینها بعینه در کلمات حنابله آمده، در کلمات...
.....

عرض کردیم اینجا هم دقت بکنید عن بعض اصحابه عن احدهما؛ این احدهما را می خواسته مشخص نکند. و الا همین می گوید بعضی از اصحاب ائمه (ع) این جور گفتند. بیشتر نظرش روی مضمون بوده. اگر اشکال این باشد، این جوابهایی که در کتب مقنعه یک مقدار مشکل، خود ما تا حالا خب روی یونس خیلی حساب می کردیم، و واقعش هم الان حساب می کنیم. لکن کمی باید حساب را دقیق تر کرد. احتمال دارد نقل به مضمون کرده نه نقل به معنا.

عرض کردیم یک نقل لفظی داریم یک نقل به معنا داریم، یک نقل به مضمون. نقل به مضمون آن جایی است که می گوید تبدیل به فتوا می شود. این فتوا را اصطلاحا می گویند نقل به مضمون. مثلا در بحث کلب اگر یادتان باشد، شیخ یک مرسله را آورده که مثلا چهار تا سگ، این روی نیست، این در حقیقت نقل به مضمون است. متن روایت نیست. و متن روایت هم پیدا نکردیم. آنجا ندارد.

س: با توجه به اینکه خب حالا ایشان نزدیک بوده به زمان امام رضا (ع)، حالا نقل به مضمون چه ایرادی دارد؟

ج: ایراد خاصی ندارد. مضمون برای خود ایشان حجت است، برای ما که حجیت ندارد که.

س: یونس بن یعقوب است حاج آقا یا یونس بن عبدالرحمن است؟

ج: قطعا یونس بن عبد الرحمن است.

س: قرائنی که دستشان بوده مطمئنا بیشتر از ۱۶:۰۹

ج: خب ما بنا نیست که مقلد یونس باشیم که. خیلی خب، فوقش این است که رأی یونس درست است.

و لذا عرض کردیم چون قمی ها اشکال داشتند مثل ایشان که الان مثلاً می گوئیم یونس حالا گفته، خوب دقت بکنید. اصحاب گفتند خیلی خب یونس گفته، یونس فقیه است، مطلبش باطل نیست به معنای اینکه بگوئیم مثلاً حرف بیهوده زده، اما در حد یک فتوا مطرح است. خوب دقت بکنید. و لذا آن عبارت اجماع را هم همین جور معنا کردیم. اجمعة الاصابه علی تصحیح ما یصح، ما مراد فتواست نه روایت. یعنی اگر فتوایی ایشان داده باشد، چون فقیه بزرگواری بوده، فتوایش روی قواعد است. تصحیح یعنی فتوایش روی قواعد است. خود کتاب کشی هم که این را آورده باب تسمیة الفقها من اصحاب ابی عبدالله. در اصحاب ابی الحسن اسم یونس هم هست.

و لذا عرض کردیم اینکه عده ای گفتند این مراد از این عبارت اصلاً بحثی به روایت ندارد، بحث به فتوا و فقاهاست اینها دارد. یعنی اینها فقهای بزرگواری هستند. مثل همین که شما می فرمایید، یونس جلیل القدر است. بله، جلیل القدر است، بحثی هم که نیست. فتوا که داده با قیاس نگفته. این قوت غالب با قیاس نیست؛ چون اگر قیاس باشد که راه اهل سنت است. آنها هدفشان این بود.

در قم خیال می کردند ایشان قیاس می کند. نه قیاس نمی کند، یونس قیاس نمی کند. ایشان از مجموعه شواهد روایات استظهار کرده قوت غالب مراد است. خیلی خب، فقیه است، بزرگوار است، استظهار در محل، ما فعلاً دنبال متن روایت هستیم نه دنبال استظهار. روشن شد؟ ما چون سابقاً خیلی ابن ولید حمله می کردیم که چرا به یونس حمله کرده یا قمی ها، اجمالاً حرف قمی ها اجمالاً بد نیست، اما حالا تفصیلش نه. یعنی باید روی روایت ایشان تأکید بکنیم. بعضی هایش هم متون روایات است، معلوم نیست حالا فتوا و استظهار باشد. همه روایات ایشان استظهار نیست. این همان راهی است که ما می رویم. آن راه این است که با شواهد نگاه بکنیم.

به هر حال یونس بن، مرحوم ابن ولید و قمی ها که چنین مناقشه ای داشتند، نسخه اسماعیل بن مرار را قبول می کردند. این نسخه قبول است. نسخه اسماعیل. پس این می شود از کتاب یونس تا اینجا دقت بکنید. و به ذهن ما اجمالاً قابل قبول است.

حالا عن احدهما اسم نمی برد، اسم امام (ع) را، یا امام باقر (ع) است یا امام صادق (ع).

س: یعنی بنای یونس بر اجتهاداتش است؟

ج: نه بنا نیست، معلوم نیست. البته شاید ابن الولید این جور فهمیده که روایاتی که در کتاب نسخه محمد بن عیسی است، توش اجتهاداتش هم هست. آن نسخ دیگر اجتهادات ندارد. ما این را، عرض کردیم اینها که ما می گوئیم در حد یک احتمال است، چون نه از مشایخ شنیدیم نه در کتابهای دیگر آمده. این استظهارات شخصی خودم است. خوب دقت بکنید. ارزشش در حد استظهار است. یعنی

این استظهاری است که ما می‌کنیم. این که محمد بن ابن الولید محمد بن حسن ولید رحمه الله، می‌گوید تمام نسخی که از کتاب یونس، ما حساب کردیم پنج شش تا نسخه است. یکی نسخه اسماعیل بن مرار است. این نسخ، ایشان دارد روایات کتب یونس بن عبدالرحمن الی‌هی بالروایات، کلمه روایات یعنی نسخه. به اصطلاح امروز ما چاپ. یعنی آنچه که ما از آثار یونس داریم، فرض کنید چاپ تهران، چاپ قم، چاپ مشهد، چاپ بیروت، چاپ لیدن، تماش قابل اعتماد است مگر آن نسخه‌ای که چاپ بیروت است. این می‌گوید همه، ببینید کتب یونس بن عبد الرحمن الی‌هی بالروایات. بالروایات یعنی کتب. این کتب نسخه دارد. اینها کلها صحیحة یعتمد علیها الا ما کان من طریق محمد بن عیسی. الا اینکه محمد بن،

به ذهن ما این جور آمده که مشکل ابن ولید ظاهرا این بوده است. مثلا در باب مستحضه از یونس دو تا روایت داریم، از همین. یکی اسماعیل بن مرار است عن یونس. در کافی هم هست. که معروف هست به مرسله صغیره یونس. مثلا هفت هشت سطر است. تصادفاً توش خلاف مشهور هم دارد. در همین هفت هشت سطر مطلبی دارد که خلاف مشهور است.

س: مرسله طویله عرض کنم باب صلاة همان در باب نسخه همان اسماعیل بن مرار است دیگر؟

ج: نه نسخه طویله مال محمد بن عیسی است.

س: مال محمد بن عیسی است

ج: نسخه صغیره مال اسماعیل بن مرار است. ربطی هم به هم ندارند. شباهتی هم به هم ندارند. نه اینکه این مثلا نصف آن طویله است.

ربطی به هم ندارند. کلینی هم هر دو را آورده، هم نسخه اسماعیل بن مرار را آورده و هم نسخه محمد بن عیسی.

این چون می‌گویم این بر اثر گذشت زمان، همه رفتند بحث اسماعیل بن مرار ثقه است یا نه؟ تصادفاً اسماعیل بن مرار مشهور است بین رجالین توثیقش نکردند همین اسماعیل بن مرار را. از دو راه توثیق شده ایشان؛ یکی همین عبارت ابن ولید، چون گفته الی‌هی بالروایات کلها صحیحه؛ یکی از آنها هم اسماعیل بن مرار است، پس اسماعیل ثقه است. یک راه توثیق اسماعیل بن مرار همین است. یک راهش هم آقای خویی که از راه تفسیر علی بن ابراهیم. چون در تفسیر علی بن ابراهیم هم هست.

بودنش در تفسیر علی بن ابراهیم نکته‌ای ندارد، همان کتاب یونس است. نکته فنی تفسیر علی بن ابراهیم ندارد. همین کتاب یونس

است. دقت می‌کنید؟

ابراهیم بن هاشم این نسخه یونس را به قم آورده است. نسخه ای که مال اسماعیل بن مرار است. حالا خود من هم نمی دانم اسماعیل بن مرار اصلا خودش آمده به قم، قم بوده، یا کوفی بوده، چون خیلی از ایشان معلومات نداریم. معلومات ما از اسماعیل بن مرار در حد الان شاید یک مورد حالا نگاه بکنید، یک مورد یا دو مورد روایت از غیر یونس دارد اسماعیل بن مرار. به نظرم اگر یک مورد یا دو مورد باشد. به ذهنم الان اجمالا عرض می کنم تفصیلا نه. اسماعیل بن مرار اگر از غیر یونس داشته باشد، برای پیدا کردنش هم اسماعیل بن مرار عن یونس را بزنید، هم علی بن ابراهیم عن ایبه عن اسماعیل یا اسماعیل عن یونس، اسماعیل تنها.

س: نسخه اسماعیل بن مرار در مکتب قم جا افتاد یا نه؟

ج: جا افتاده بوده بله.

ما احتمال می دهیم شاید چون ابن الولید یک محدث جلیل القدری است. و عرض کردیم محدثین آن زمان فقیه بودند، مرجع بودند. از این مراجع ما هم در فقه و اصول و ضوابط علمی، یعنی نمی آمدند حدیث را جداگانه، رجال را جداگانه بررسی کنند، فقاهت را جداگانه. این رجال و حدیث و سند و نسخه شناسی همه رکن فقاهتشان بود.

آن را که من احتمال می دهم عرض می کنم خوب دقت بکنید، از کسی هم ندیدیم، از کسی هم نشنیدیم، از مشایخ هم نشنیدیم که شاید در نسخه محمد بن عیسی آن نسخه ای را که محمد بن عیسی، از آنهایی بوده که اجتهادات یونس و استنباطات یونس است. در نسخه دیگر کتابی که مثلاً اسماعیل بن مرار آورده، اینها آنها را حذف کردند. آن چیزهایی بوده که می دانستند روایت است، متن روایت است. دقت کردید؟

اما در نسخه محمد بن عیسی مثل همان مرسله طویله یونس، من به ذهنم می آید که ابن الولید می گفته همچین حدیثی به این دوسه صفحه ما از امام صادق (ع) نداریم، عن غیر واحد عن ابی عبدالله، ما چنین حدیثی نداریم. اینجا آمده مرحوم یونس بن عبدالرحمن مجموعه روایات را با اجتهاد خودش جمع کرده، این شده حدیث طویل. دقت می کنید؟

خب ایشان می گوید ما این را قبول نمی کنیم. این را ما چون ما باید هر حدیث را جداگانه بیاوریم، هر حدیث را ارزیابی بکنیم، این حدیث را فلانی نقل کرده، این حدیث را فلانی، متن این حدیث چیست، این متن این حدیث را به سند آن یکی بزنیم، سند آن یکی را به متن این، این همه را درب و داغون می کند.

و اجمالا هم حق با چیز است انصافا هم حق با مرحوم ابن ولید است انصافا. لذا اگر واقعا شواهد نشان داد و لذا ما هم در بحث زکات فطره احتیاط و جویی کردیم، فقط همان چهار تا شد، قوت غالب را قبول نکردیم. به خلاف اینکه الان مشهور است قوت غالب؛ چون قوت غالب فقط روایت یونس، محمد بن عیسی عن یونس، نمی شود قبولش کرد، قبول کردنش خیلی مشکل است. این مشکل دارد به هر حال مسئله قوت غالب به خاطر وجود یونس در روایتش.

ما برای یونس ارزش فوق العاده ای قائلیم اما باز هم مرزها باید جدا بشود. جایی که روایت است و جایی که مثلا استظهار خودش را با فتوا اضافه کرده. همان بحثی را که ایشان در مرسله طویل آورده، تازه ما هم قبول می کنیم. انصافا استظهار قشنگی است. یک استظهاری از مجموعه روایات کرده، آن روایت الان من تمام روایات باب حیض و استحاضه و اینها را همه نگاه کردم. مجموعه روایتی را که یونس گفته شاید نتوانستم پنج سطرش را در جای دیگر پیدا بکنم. هم در همین روایت آمده است.

س: غیر واحد را چه معنا می کنید؟

ج: یعنی عده زیادی از اصحاب گفتند، من نمی فهمم یعنی چه آخر.

س: شاید فقها باشند

ج: نمی دانم نه، راوی بودند، اما ایشان برداشته جمع کرده و نتیجه گیری کرده است.

حرف ایشان هم خوب است، قبول داریم ما حرف ایشان را، نه به عنوان تقلید لیونس. با مجموعه شواهد سنن رسول الله (ص) حرف خوبی است. اما اینکه یک روایت داشته باشیم از امام صادق (ع) در این سنن الان نداریم غیر از همین کلام یونس.

س: استظهارهای یونس مثل استظهار امروزی به معنای فتوا نبوده، به معنای ظهور امروزی بوده

ج: خب شاید مثلا، حالا دیگر به هر حال من می خواهم چون آقایان رفتند روی اینکه عمر محمد بن عیسی کوچک بوده و نمی دانم تلقی نکرده و وجاده بوده، یک حرفهای دیگری رفتند. من فکر می کنم آن نیست که آقایان رفتند. آن که هست این است مشکل. این که می گوید کتب یونس الی هی بالروایات، دقت بکنید، معلوم می شود چند نسخه از کتاب یونس در قم بوده است. کلهها صحیحه یعتمد علیها الا ما کان من طریق محمد بن عیسی. بعد توی روایت محمد بن عیسی، تصادفا مثلا کلینی، حالا کلینی بیشتر مال محمد بن عیسی را آورده. دقت می کنید؟

س: یعنی یونس فقط در این روایات محمد بن عیسی نقل به مضمون کرده؟

ج: نه یعنی شاید در نسخه او بوده، نه اینکه فقط به اینها. عده‌ای از روایاتش که سند دارد، قشنگ، عن فلان عن ابی عبدالله. آن که جای بحث ندارد.

مثلا اینجا نگاه کنید، عن یونس عن بعض اصحابه عن احدهما، خب احتمال دارد کنایه زده استظهار، احتمال هم دارد نه واقعا از یک نفر معین، یا از امام باقر(ع) یا از امام صادق(ع). حالا آن شخص واحد عن احدهما. احتمالش این است که متن روایت بوده، استظهار ایشان نیست.

حالا فی رجل حلف، البته ممکن است حُلف هم بخوانیم.

س: محمد بن عیسی را شما قبول دارید؟

ج: بلا اشکال در جلالت ایشان که بحثی نیست.

س: خب دیگر الان این سند تمام است دیگر نسبت به این

ج: اینجا اسماعیل بن مرار است الان. این که این روایت ما که اسماعیل بن مرار است.

عن رجل حلف تقیة، یا حُلف هر دوش درست است. فقال ان خفت علی مالک و دمک فحلف ترده بیمینک؛ یک نکته ظریف اینجا این است. ترده بیمینک. بعد ببینید فان لم تری ان ذلک یرد شیئا، اگر دیدی تو قسم بخوری یا نخوری این مالیات را می گیرد، هیچ فایده ندارد. تو تمام قسم های عالم را هم بخوری، از این گمرک که می خواهی رد بشوی، مالیات را می گیرد. هیچ فایده ندارد قسم، قسم طلاق و عتاق و همه اش، اولین و آخرین و جمیع انبیاء الله و ملائکه و اسماء الهی، همان دعای جوشن کبیر هزار اسم است، بالاخره پول را می گیرند، هیچ فایده ندارد. فان لم ترد ان ذلک یرد شیئا، این خیلی نکته لطیفی است. اگر این قسم تو فایده ندارد، به هر حال پول را می گیرد، قسم نخور. فلا تحلف لهم.

حالا این احتمال دارد که مثلا این در روایت قبلی نبود. دقت بکنید، در روایت قبلی نبود. یک نکته زائدی است. در روایت قبلی می گوید قسم بخور دروغ. این دارد می گوید نه اگر فایده دارد قسم بخور. فایده ندارد بیخود چرا دروغ قسم می خوری؟ خب نخور دروغ. خب به هر

حال پول را که می گیرد، فایده ندارد قسم نخور. این شبهه شاید ایجاد می کرده که این مثلا اجتهاد یونس است، این ذیل. دقت کردید چه شد؟ چون در روایات دیگر نبود، این شبهه را ایجاد می کرد که نکند این اجتهاد یونس باشد.

س: به متنش هم می خورد،

ج: به متنش هم می خورد. محیط قم هستیم دیگر، ابن الولید هم فرض کنید هزار سال قبل، هزار و صد سال قبل اینجا همین حرفها را زده است. حالا ما داریم تکرار می کنیم.

عرض کنم خدمتان که و اما شواهدی که دارد؛ ببینید، و رواه الصدوق مرسل نحوه؛ مرحوم صدوق این را به نحو ارسال نقل کرده، این معنایش این است که صدوق این نسخه اسماعیل بن مرار را قبول کرده، طبق رأی استادش. چون الان روشن شد کلینی حدیث آورده، پس این کتاب در قم بوده. کتاب نسخه، این را من خیلی تکرار می کنم، این محیط قم محیط حدیث شیعه را برایتان روشن بکند که چه بوده این تعبدها، که ما بیاییم بحث بکنیم که اسماعیل بن مرار ثقة است یا ثقة نیست. این بحثها نیست، اینجا خیلی ارزشش پایین است. رجال آنها نیست که تا حالا نوشتند.

این نسخه شناسی الان معلوم شد که این نسخه در قم بوده، کلینی بر آن اعتماد کرده. صدوق هم ارسال مقدمات کرده، ارسال مسلمات کرده. چرا؟ چون صدوق شاگرد ابن الولید است. تصریح هم می کند هر چه استاد تصحیح کرد ما صحیح می دانیم، هر چه هم گفت صحیح نیست ما هم نمی دانیم. دو طرفش را تصحیح کرده، یکی نیست، اشتباه نشود. در کتاب فقیه در صلاة لیل و الحدید، بعد می گوید و کان شیخنا ابن الولید لا یصح هذه الروایه، روایت صلاة لیل. و کل ما صحه شیخنا، و کل ما لم یصح، غرض هر دو طرف را آورده. ملازمه دو طرف که اگر ایشان تصریح...

این واضح است. حالا مثلا شما تا حالا حکم به ارسال می کردید. ارسالش برداشته شد، کتاب یونس است. نسخه اش نسخه اسماعیل بن مرار است. شیخ القمیین فی زمانه نسخه را قبول کرده که معاصر کلینی است. کلینی آورده، شاگرد ایشان مرحوم صدوق آورده. آن وقت این روایت الان در اینجا حالا اگر این کتاب وسائل خدمتان هست باب ۱۲، در حدیث شماره ۱۹ این که الان داریم، اینجا از کتاب نوادر احمد نقل کرده است. مرحوم صاحب وسائل. که بعد از سابقا هم توضیح دادیم بعد هم عرض می کنیم.

خوب دقت کنید. این حدیث با آن یکی است به نظر ما. اینجا دارد که در کتاب نوادر هست، عن ابی بکر الحضرمی؛ به ذهن ما می آید یونس اسم این را حذف کرده، عن بعض اصحابه همین ابی بکر حضرمی است. خصوصا حالا اگر خیلی ملا لغتی بشویم تعبیر آمده بعض

اصحابه، نگفته بعض اصحابنا. اگر می گفت بعض اصحابنا یعنی یکی از روات شیعه. بعض اصحابه یعنی از مشایخ خودش. یعنی بعبارة اخری مرحوم کلینی در نسخه یونس این اسم را دقیقا نتوانسته بخواند. اسم بوده خوانده نشود، مقروء نبوده است. برداشته تبدیلیش کرده بعض اصحابه. اگر این نکات در حدیث شناسی راست باشد، خیلی آفاق جدیدی را در حدیث باز می کند.

س: مرحوم کلینی چنین کاری می کند؟

ج: بله خب ما هم می کنیم.

اسمی را که نتوانیم بخوانیم که غلط و غلو ط را که نمی نویسیم.

س: نه می گوئیم که آقا این را نتوانستیم بخوانیم.

ج: خب همین تعبیر علمی اش همین است. عن من سماه. دارد عن رجل سماه، دارد عن بعض اصحابه. دقت کنید، قال قلت لابی عبدالله علیه السلام نحلف لصاحب العشر؛ عشور که اینجا همان گمرگ است. من سابقا عرض کردم مالیات جاری و ساری در عرب در مکه عشر بوده، یک دهم می گرفتند. پیغمبر (ص) عشر را در سال هفتم الغاء کردند. ان لا عشر. ما این را نداریم، در روایت ما نداریم. روایت اهل سنت و من این نکات تاریخی اش را عرض کردم. یک مقدار زیادی که بعد آمدند سنن پیغمبر (ص) چون سنن پیغمبر (ص) را بلافاصله صحابه جمع نکردند آن اشکال معروف. بعد که آمدند سنن پیغمبر (ص) را جمع بکنند از سال صد به این طرف. یک مقدار گشتند همین نامه های حضرت را جمع کردند. اینها شد سنن.

در کتاب اموال ابی عبید هست این روایت. ان لا عشورا، نامه هایی که به یمن، به بزرگان یمن نوشتند، برای احکام دینی، یکی ان لا عشورا، عشر از شما نمی گیریم، یک دهم را از شما نمی گیریم. لذا عشر در اسلام برداشته شد. دقت فرمودید؟ سال هشتم زکات به جایش، خذ من اموالهم صدقه نازل شد، که ما طبق متعارف عرض کردیم زکات دو و نیم درصد است. عشر ده درصد است، آن دو و نیم درصد است. یا به قول عبارات فقها ربع العشر. ربع العشر یعنی یک چهارم. یک چهارم را ما الان می گوئیم دو و نیم درصد. دقت فرمودید؟

آن وقت در زمان عمر عشر را دو مرتبه آورد. هست در تاریخشان، لکن در تجارت خارجی. نه از، مثلا از عراق می خواستند بروند حجاز؛ از حجاز بیایند فارس، از فارس بروند فرض کنید خراسان. وسط راه که از یک منطقه، ایالتی به ایالت دیگر، یا ولایتی به ولایت دیگر، وسط راه به قول خودشان در آن زمان می گفتند حبل. طناب می گذاشتند که هر کسی، هر کسی پول بدهد از طناب رد بشود. مثل الان بعضی از گمرکات هست زنجیر گذاشتند. دارد که عبدالله می گفت که من اهل حبل نیستم، از این اصحاب حبل. حبل مراد همین. حبل هم گفته

شده، عشار هم گفته شده، عشر هم گفته شده، مراد گمرک است. طسق هم هست، طسق با طاء و سین و فاء، الان هم عربها طسق را به کار می‌برند، طسوق به اصطلاح. الان لفظ جمارک هم به کار می‌برند که همان گمرک.

به هر حال لفظ عشور مراد این کسانی که، آن وقت این را عمر ده درصد را قرار داد برای تجارت خارجی. خوب دقت بکنید. نه مطلقا مالیات گرفته بشود. بین منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر، ده درصد. این شد نحلف لصاحب العشور، ما برایشان قسم می‌خوریم، قسم بیشتر، نجیز بذلک مالنا، مالمان را رد می‌کنیم. خود جواز در لغت عرب، رد شدن، عبور شدن، عبور کردن. اجازه، ردش کرد، نجیز بذلک مالنا. قال علیه السلام نعم؛ مرحوم صاحب وسائل تا اینجا آورده. ذیلش این نسخه آقای ربانی، نمی‌دانم نسخه جدید دیگری آورده یا نه، ذیلش نسخه آقای ربانی. عرض کردم چون فقه الرضا آن وقت چاپ، نوادر چاپ نشده بود و مرحوم آقای ربانی دید نوادر بعینه در فقه الرضا هم هست. هر جا از نوادر در وسائل آمده ایشان از فقه الرضا نقل می‌کند.

نوشته: و فی الرجل، ببینید، یحلف تقیة، آنجا داشت بله، فی رجل حلف تقیة؛ از اینجا این ذیل را نیاورده. تعجب است صاحب وسائل چرا ذیل را نیاوردند نفهمیدیم چرا. در ذیلش این است: و فی الرجل، آنجا حلف داشت، این را با نسخه یونس مطابقت بکنیم، و فی الرجل یحلف یا یحلف تقیة، قال ان خشیت علی دمک؛ اینجا دارد خفت، آنجا دارد خشیت. علی دمک و مالک، این مالک و دمک در نسخه یونس جابجا شده است.

فاحلف ترده عنک بیمینه، عنک در این جا افتاده. و ان رأیت، آنجا دارد فان لم تری، ان یمینک، اینجا دارد ان ذلک، این یمینک و ذلک نسخه، لا یرد عن فلا تحلف لهم، یک شیئا هم دارد.

پس روشن شد که در حقیقت این روایت با ضمیمه اینکه در کتاب نوادر آمده که حالا بعد عرض می‌کنم نوادر چیست. معلوم شد که اصل داشته. و معلوم هم نیست آن نسخه مثل کتاب یونس، یعنی معلوم نیست که اینجا اجتهاد یونس باشد. استظهار ایشان باشد.

پس این مطلب که الان عرض کردیم ذیل ندارد. و صدوق هم نقل کرده، خوب دقت بکنید. از استادش ابن الولید گرفته است. ابن الولید هم اعتماد کرده. معلوم می‌شود که مرحوم ابن الولید شاید نسخه درستی داشته که توش ابو بکر حضرمی اسمش آمده. الان در نسخه ما نیامده، در کتاب کافی نیامده. نه نسخه ما، در کافی نیامده. صدوق او را مسلم قبول کرده است. پس ما الان پیدا کردیم که یک کس دیگری هم این را نقل کرده به عنوان ابو بکر حضرمی و الان در مصدر دیگری به ما رسیده است.

اگر این مصدر مال هر کسی باشد قبل از کلینی و قبل از صدوق است. حالا مال هر کسی هست نمی‌دانیم.

از آن طرف در کتاب دعائم، دعائم ما بین کلینی و صدوق است. در کتاب دعائم این طور دارد: عن ابی جعفر محمد بن علی، پس معلوم شد که در کتاب نوادر آمده عن الصادق (ع) عن ابی عبدالله (ع)؛ در کتاب دعائم آمده عن ابی جعفر (ع). چقدر معلوم می شود کار یونس دقیق بوده. شاید یونس گفته عن احدهما روی این جهت. خیلی عجیب است. این خیلی

پس این که در کتاب چقدر این اصحاب ما دقت می کردند که ما حالا تساهل می گوئیم آقا این مرسل است بریزیم کنار، یا اسماعیل مرار توثیق نشده است. عن بعض اصحابه معلوم شد که مراد ابی بکر حضرمی است. عن احدهما معلوم شد در یک نسخه هم به ابی جعفر این نسبت داده شده است. که شاید یونس مثلاً مردود بوده که این روایت از ابی جعفر است. حالا نسخه دعائم این طور است: سئل عن الرجل يحلف تقيّة، خیلی شبیه این متن نوادر است. عین همان است. و فی الرجل يحلف تقيّة؛ قال ان خشيت، این خیلی شبیه متن نوادر است. اینجا خفت داشت آنجا خشیت.

علی اخیک او علی دمک او مالک؛ در نسخه دعائم، اخیک دارد، در این دو تا نسخه دیگر، سه تا نسخه، یکی صدوق، یکی کلینی، یکی نوادر، در این سه تا اخیک نیست. دمک و مالک هست، اخیک نیست. دقت می کنید ظرافتها را؟ البته این نسخه دعائم را در کتاب جامع الاحادیث آورده. من از جامع الاحادیث نقل می کنم.

درست هم هست، این دعائم چاپ شده. این اصلاً چاپی که در قم کردند که ایشان گرفتند مال من است، نسخه من است که از عراق آوردم با خودم، بعد در قم ۳۹:۰۶

سئل عن الرجل يحلف تقيّة قال ان خشيت علی اخیک، این اخیک در این نسخه هست. در آن نسخه کلمه اخیک نیست، و دقت فرمودید؟ در این نسخه هست.

بعد می فرماید به اینکه او مالک فحلف، آنجا چه بود؟ بله، عین همان. ترده، ترده داشت اینجا، ترد عن ذلک بیمینک، این ذلک بیمینک در هر دو آورده. و ان لم تری ذلک یرد شیئا، این با متن کافی است نه با متن نوادر. و ان لم تری ذلک یرد شیئا فلا تحلف؛ قسم نخور. خب خیلی روشن شد. الان در چهار تا مصدر این حدیث آمده. به لحاظ تک تک حساب بکنیم جای خدشه هست. شخص بزرگی در قم مثل ابن الولید و بعد کافی و بعد صدوق، بر این اعتماد کردند.

معلوم شد؟ این که می گوید من عمل اصحاب، و می گوید باید صغری و کبری دارد، کاملاً واضح است که اصحاب به این حدیث عمل کردند. خیلی واضح است دیگر به نظر من این شواهدی که من خواندم برایتان، حتی مثل غیر اصحاب ما اسماعیلی ها در مصر که بین کلینی هستند.

در این نسخه جناب آقای دعائم یک چیز دیگری هم دارد. و فی کل شیء خالف خاف المومن علی نفسه فیه ضرر فله علیه تقيه؛ یک سطر دیگر کمتر از یک سطر هم در ذیل روایت دعائم هست. در هیچ کدام از این سه مصدر ما نیست. مراد ما یعنی امامیه، اثنی عشریه. نه در کافی هست، و نه در کتاب صدوق هست، و نه در کتاب نوادر.

و کل شیء، به صورت ضابطه هم هست. و فی کل شیء خاف المومن علی نفسه فیه ضرر فله علیه تقيه؛ حالا این را دعائم از کجا آورده از امام باقر (ع)؟ احتمالی که ما می دهیم، در شماره شانزده، از این کتاب حدیث وسائل که دست من هست، این جلد شماره ۱۶ باب ۱۲ ایمان. ایشان از کتاب نوادر احمد نقل کرده است. و عن نوادر عن معمر بن یحیی، گفته شده معمر، معمر عادتاً معمر است مگر جاهایی که تصحیح شده باشد. گفت و لذا قیل معمر بالتشدید یعنی اساساً معمر.

معمر بن یحیی قال قلت لابی جعفر علیه السلام که می خوانیم حالا بعد انشاء الله می آید.

در آخرش دارد، کل ما خاف المومن علی نفسه فیه ضرورة فله فیه التقيه؛ سبحان الله. در کتاب دعائم هر دو را از ابی جعفر. و لذا من احتمال می دهم این ذیل را همین روایت معمر بوده؛ چون آن صدرش هم با کتاب نوادر می خورد. اما نوادر ابی جعفر است، ابی عبدالله است، در کتاب دعائم عن ابی جعفر است. عجیب است، البته این در کتاب دعائم دارد و فی کل شیء. در آنجا دارد کل ما خاف المومن علی نفسه، این عین همین است تقریباً. خیلی عجیب این است که در نسخه ما دارد فیه ضرورة، کلمه ضروره و اضطرار، در اینجا دارد خاف علی نفسه فیه الضرر؛ خیلی هم مقارب هم هستند.

که آیا این حدیث لاضرر است یا حدیث رفع الاضطرار است؟

فله فیه التقيه

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين